

# ترامپسیسم، تجلی سیاسی «بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه»

در پرتو بحران تاریخی بازتولید کلی سرمایه، ترامپسیسم را باید بیش از هر چیز «پروژه‌ای هدفمند از سوی بخش خاصی از بورژوازی آمریکا» دانست که نه صرفاً بازتاب شخصیت دونالد ترامپ یا نوعی پوپولیسم قشری، بلکه واکنشی ساختاری به فروپاشی نظم لیبرال جهانی است. این گرایش سیاسی-اقتصادی، تجلی خواست میلیاردی‌ها و لابی‌های صنعتی برای بازسازی هژمونی دلار و حفظ سرکردگی آمریکا در نظم نوظهور است. ■ برخلاف تکرار ملال آور به اصطلاح تحلیل



گران رسانه‌های دولتی و حتی مارکسیسم‌های آکادمیک و احزاب چپ، ترامپسیسم نه نوعی مرکانتلیسم است و نه پوپولیسم بی هدف، بلکه با بازطراحی دقیق قواعد تجارت بین‌الملل، افزایش تعرفه‌ها، تضعیف نهادهای چندجانبه و تقسیم بار هزینه‌های صنعتی و امنیتی بر متحدان. در این معنا، ترامپسیسم مبتنی بر برنامه‌های ساختارمند است تا بحران عمیق انباشت سرمایه را به «بی‌ثبات‌سازی کنترل‌شده» و احیای نسبی پایه‌های مادی نظم جهانی بدل کند، مسیری که از جنگ تعرفه‌ای تا جنگ‌های نیابتی (روسیه و ایران) امتداد می‌یابد و نشان می‌دهد چگونه طبقه حاکم آمریکا به‌جای انفعال، در صدد بازآرایی نظم سرمایه‌داری بحران‌زده است. درک کامل ترامپسیسم به‌مثابه پروژه‌ای احیای نظم جهانی تحت سلطه دلار،

مستلزم بازخوانی مسیر بحران‌های بزرگ سرمایه‌داری از پس جنگ جهانی اول تا امروز است. روندی که نشان می‌دهد چگونه هر بحران ساختاری نه‌تنها نظم موجود را متزلزل کرد، بلکه موجب تغییرات ساختاری متعددی گشته است که کنفرانس وین پس‌از جنگ اول تا جنگ تعرفه‌ای-نظامی ترامپ تداوم داشته است.

## 1. فروپاشی نظم وین و بحران پس‌از جنگ اول

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) سرمایه‌داری رقابتی امپریالیستی را به فروپاشی چهار امپراتوری بزرگ کشاند و پیوند بازارها و مستعمرات را بر هم زد. در بی‌اعتباری نظم سنتی وین و سلطه بریتانیا، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه نه تنها تهدیدی ایدئولوژیک، که نشانه بحران عمیق بازتولید سلطه سرمایه بود. طبقه حاکم برای مهار این تهدید، با سیاست‌های تعرفه‌ای (مثل اسموت-هاولی ۱۹۳۰)، بازگشت مشروط به استاندارد طلا و سرکوب جنبش‌های انقلابی، کوشید ثبات را بازیابد، اما شکنندگی بازارها و بدهی‌های انباشت‌شده دولت‌ها، رکود بزرگی را رقم زد.

## 2. رکود بزرگ، جنگ دوم و نظم برتون وودز

بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۳ با تعطیلی گسترده بانک‌ها و سقوط تولید صنعتی، تضادهای انباشت را به اوج رساند. جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) بیش از هر چیز واکنشی به این فروپاشی اقتصادی و تنازع امپریالیستی بود. فرجام جنگ، کنفرانس

برتون وودز (۱۹۴۴) نظم دلارمحور را پایه‌ریزی کرد. این روند به ارزیابی مجدد ساختار پولی، ایجاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، و گسترش تجارت آزاد به‌عنوان ابزار ثبات سرمایه منجر گشت.

### ۳. نابسامانی نولیبرال و بحران ۲۰۰۸

نظام برتون وودز تا دهه ۱۹۷۰ دوام آورد؛ اما کسری تجاری آمریکا و بحران سودآوری منجر به لغو پشتوانه طلا (۱۹۷۱) و ظهور «نولیبرالیسم» شد. دولت‌های ریگان و تاچر با مقررات‌زدایی مالی، خصوصی‌سازی، ایده «انباشت از مجرای تهاجم به سطح معیشت طبقه کارگر» بدل به نورم کردند تا بحران رکود تورمی دهه ۷۰ را مهار کنند. اما در ۲۰۰۸، فروپاشی بانک‌های بزرگ و رکود مجدد نشان داد که سیاست متکی به سرمایه مالی نیز قادر به مهار تضادهای انباشت نیست.

#### ترامپیسیم، تجلی سیاسی «بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه»

در راستای این سیر تاریخی بحران سرمایه داری باید ترامپیسیم را همچون نشانه تغییر نظم جهانی سرمایه در مواجهه با «بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه» است. بحران تاریخی در «بازتولید کلی سرمایه» یعنی نقطه عطفی که در آن دیگر فقط نرخ سود یا چرخه انباشت سرمایه مشکل‌ساز نیست، بلکه خود امکان تداوم کلّ مناسبات سرمایه‌داری، شامل تولید کالا، بازتولید نیروی کار، بازسازی هژمونی ایدئولوژیک و سازوکارهای سازمان‌دهی اجتماعی، در سراسر نظام به بحران می‌رسد. گذار از بحران ساختاری سرمایه به «بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه» به معنای این است که کلّ ماشین سرمایه‌داری دچار افت کارایی و آشفتگی می‌گردد و نهنتها شاخص‌های اقتصادی و تجاری، بلکه مبنای کلی استمرار نظام، را زیر سؤال می‌برد. بحران سال ۲۰۰۸ را باید نشانه آشکار تحول و گذار بحران ساختاری سرمایه به بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه تلقی کرد.

**ادامه منطق بحران ۲۰۰۸:** پس از بسته‌های نجات مالی و سیاست‌های انبساطی (QE)، نابرابری و نارضایتی در طبقه کارگر آمریکا در هنگام وقوع بحران ۲۰۰۸، طبقه حاکم نیاز به «راحمل ساختاری» را برای ممانعت از ورشکستگی صنعتی و کسری تجاری را در دستور کار کارشنان خود قرار داد این اقدامات به درجه ای پیش از بلند شدن صدای اعتراض میلیاردها و نظریه پردازان آنان، آغاز شده بود. با قدرت‌گیری ترامپ اما بدل به سیاست غالب دستگاه اجرای ترامپ گشت.

اقدامات ترامپ در تعرض به هم‌پیمانان نظامی و اقتصادی خود و همزمان با ان خروج از پیمان‌های تجارت آزاد و سرانجام تعرفه‌گذاری گسترده بر چین و اتحادیه اروپا، نه اقداماتی ملی‌گرایانه یا پوپولیستی، بلکه تلاش برنامه‌ریزی شده جهت ایجاد بی‌ثباتی کنترل‌شده به منظور واداشتن رقبا و هم‌پیمانان به بردوش گرفتن هزینه‌های دفاع از نظم موجود و در نتیجه افزایش قدرت آمریکا و سلطه دلار است.

به همین سیاق نیز اعمال بی‌ثباتی کنترل‌شده، نه فقط در حوزه اقتصادی، بلکه در عرصه سیاست جهانی و جنگ نیابتی و ژئوپولیتیک چهارگانه: سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران و با هدف غیر ممکن کردن حضور نظامی ایران در سوریه از یکسو و برسمیت بخشیدن حضور نظامی روسیه در اوکراین نشان داد که سیاست اقتصادی ترامپ با منطق

جنگ‌های نیابتی روسیه و ایران و بده بستان‌های این قدرتها پیوند خورده است در این عروج مجدد ترامپ به اریکه قدرت در آمریکا، در عین حال بیانگر افول سرکردگی بلامنازع نظم امپریالیستی نیز می‌باشد. تلاش ترامپ برای ممانعت از این افول، حتی در صورت تأثیر تنها زمان این سیر را به تأخیر می‌اندازد.

ترامپ ایده «پرداخت نکردن هزینه ثبات جهانی» را در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های خود همواره جار زده است. او خواستار «تقسیم هزینه‌های امنیتی» و «بازگشت تولید» است. طرحی که نه صرفاً ناسیونالیستی و یا پوپولیستی، بلکه کاملاً با هدف احیای سلطه دلار بر اقتصاد جهانی در شرایط بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه، صورت به اجرا گذاشته شده است.

### چشم انداز

ترامپ‌بسم بر شالوده بحران تاریخی و فروپاشی نظم نو لیبرال از یکسو و تشدید رقابت تجاری و نظامی دیگر قدرتهای جهانی همچون روسیه و چین استوار است. مهم‌ترین پرسشی که اکنون با آن روبه‌رو هستیم این است که آیا این «تجدید آرایش کنترل‌شده» می‌تواند هژمونی آمریکا را احیا کند یا خود به گسست عمیق‌تری در نظم جهانی منجر شده رقابای جدید (چین، روسیه) و هم‌چنین جنبش‌های کارگری و اعتراضی آمریکا اروپا را به میدان می‌آورد.

۱۱ اردی بهشت ۱۴۰۳ – اول ماه مه ۲۰۲۵

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست